

۱۶۷۲۲

مجله	راه حق
تاریخ نشر	مهر ۱۳۳۷
شماره	سوم سال دوم
شماره مسلسل	۱۵
محل نشر	رست
زبان	فارسی
نویسنده	میرالوهاب حموده / حسن بدلزاده
تعداد صفحات	۱۹ - ۲۳
موضوع	نموده‌های چند از خط‌های مستقیم (۱-۱۰)
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

از: حضرت استاد عبدالوہاب حمودہ

ترجمہ: حسین بدلرادہ

۳۱۳ = ۱۵ فروری

نقل از: مجلہ رسالۃ الاسلام

نمونہ نئی چند از

خطاہای مستشرقین

(۱)

کلمہ «مشرق» یا خاورشناسی بکسانی از اہالی باختر (اروپا) اطلاق میشود کہ بیروہش و بررسی در ادبیات و السنہ شرقی چون فارسی و ترکی و ہندی و عربی پرداختہ اند تا بقام و درجہ ملت یا ملت شرقی از لحاظ اخلاق و آداب و تاریخ و دیانت و علوم و دیگر عوامل پیشرفت اجتماعی و عقلانی جوامع پی برند .

تاریخ پرداختن بمسائل خاورشناسی در اروپا از قرن دہم میلادی آغاز میشود . علت آن بود کہ وقتی اروپائیان بمقام بلند مسلمین در علوم طبیعی و طب و ریاضی و نجوم و دیگر علوم متداولہ پی بردند و درخشش تمدن مسلمانان موجب تحیر و تعجب آنان گردید در پی کسب این علوم و تحصیل استفادہ از آن بر آمدند . و برای نیل باین هدف بآموختن زبان عربی اقبال کردند و آنگاہ کتب عربی را کہ در بارہ آن علوم تدوین شدہ بود بزبان لاتین کہ زبان علمی و ادبی آن روزگار بود ترجمہ کردند .

این فعالیت باشہ و حرارت بسیار در سرتاسر قرون وسطی دوام یافت و ملل و دول اروپائی از این حیث بایکدیگر سعت بنای رقابت گذاشتند . در قرون وسطی تحصیل دہ زبان از السنہ شرقی بین علماء متداول و مرسوم گردید . نخست زبان عبری کہ زبان آسمان اول محسوب میگردد و دیگر زبان عربی کہ از حیث کثرت مردمی کہ بدان سخن

میگفته و شهرت فلاسفه اسلامی امثال ابن سینا و ابن رشد اهمیت بسیار داشت. از اینجهت در اواسط قرن سیزدهم میلادی آموزشگاهی بنظور تدریس زبان عربی تأسیس گردید.

اما غرض وهدف اروپائیان از توجه بالسنه شرقی تنها با استفاده علمی از آن محدود نیگشت بلکه مقاصد تجارتمی نیز داشتند و آسان گشتن امر تبلیغ بمسیحیت نیز از هدفهای مهم آنان بود. مجمع «وینا» که در سال ۱۳۱۱ میلادی برپاست کلمنت هفتم تشکیل گردید مقرر داشت که در پاریس و آکسفورد و بولونی موسساتی برای آموختن السنه عربی و عبری و کلدانی دائر گردد و در این موسسات و عاظمی زبردست و ماهر در امر مجادله با مسلمین و یهودیان و پیروزی بر آنان تربیت شود.

فرنیسکانها و دو مینیکانها که دو فرقه بزرگ مسیحیت هستند دیرهای خود را کانون آموختن این زبانها قرار دادند. ایتالیا مرکز این جنبش گردید و در امر خاورشناسی به پیشرفتهای شگرفی نائل آمد. با آموختن زبان عبری از لحاظ فهم اسرار تورات و میباحه با یهودیان و بفرا گرفتن زبان عربی بنظور پیروزی بر مسلمین اقبال کردند.

روم اولین شهر جهانست که در آن اندکی پس از اختراع فن چاپ کتابی عربی بطبع رسید و آن «قانون ابن سینا» بود.

در اواسط قرن هیجدهم هنگامیکه اروپا بنظور استعمار و در بند کشیدن شرق بجنبش افتاد دانشمندان غربی بتشکیل جمعیت‌هایی برای نیل باین هدف همت گماشتند و از آن هنگام در اروپا و آمریکا مجامع خاورشناسی دائر گردید که پرسابقه‌ترین آنها جمعیت آسیائی پاریس است که بسال (۱۸۲۲) بکوشش خاورشناس فرانسوی سلومبر دو ساس تأسیس یافت. سپس در جمیع دول موسسات زبانهای خاوری که همه تابع وزارت مستعمرات یا خادجه (که بر امور سیاسی نظارت داشت) بودند ایجاد گردید. بنا بر این عجیب نیست اگر می‌بینیم که این خاور شناسان میکوشیدند شرق را بزشت‌ترین و قبیح‌ترین شکل مجسم کنند و با تشاوت نوشته‌هایی که مراد از آن ایجاد رخنه در مبادی محکم دین اسلام و سست کردن ایمان و یقین مسلمین در صحت کتاب بزرگ و حقانیت رسول اکرم است اقدام کنند.

آنها از بسن هر نوع اتهام و پیروی هوای نفس در آنچه مینویسد و یا بحث میکنند یا کی ندارند باستانهای چند تن معبودی که وجدان و انصاف و یاسیر تاریخ آنان را بر تری قرآن و نتایج درخشان تعالیم آن در نجات بشریت مجبور و معترف کرده است. این مستشرقین از سه گروه زیر بیرون نیستند.

۱- آنانکه بسبق و ریشه زبان بی‌نبره در نشر کتب و فهم نصوص آن مرتکب

خطاهای عدیده گشته‌اند و در تط باموردی جزئی و بی‌اهمیت پرداخته‌اند. ۲- عده‌تی که مقاصد سیاسی و تمصیبات دینی در تحقیقات آنان اثر کرده حقایق را موافق اغراض و تمایلاتی که داشته‌اند تفسیر و توجیه کرده‌اند و شاید این عده از علماء موجب پدیشی شرقی‌ها بخصوص مسلمانان عرب از همه مستشرقین شده‌اند. و جای تأسف است که این گروه دانش را که موجب اعتلاء و شرافت مقام انسانی است وسیله بنده کردن و در قید افکندن انسانها و تجاوز و تمسک بپیرا انجمنی و ناسزا گوئیهای ناجوانمردانه بقایید و بی‌آنان قرار داده‌اند.

۳- فقط گروه سوم میماند که گذشته از علم و اطلاع فراوان و چیره دستی در فهم مش کلات زبان عربی انصاف و حقیقت را زهان کرده تحقیقات و آثار نافع و سود بخشی که در نحو احترام و شایسته تحسین است بجای نهاده‌اند و انصافاً از راه طبع کتب نفیس عربی در چاپخانه‌های خویش و افزودن تملیقات و فهرس‌های سوومند کار استفاده از این کتب را آسان کرده‌اند. گذشته از این، گروه اخیر بیعت‌های مختلفی در باره ممالک شرق و تاریخ و اخلاق و عادات و شرایع و السنه و علوم و فنون مردم بلاد که اروپائیان را از آن اطلاعی نبود پرداخته‌اند.

چه خوبست همانگونه که خاورشناسان بشرق هجوم آورده‌اند و ذخایر معنوی ما را بزبان خویش انتقال داده‌اند مانین بشرب شناسی پرداخته مخاسن دین خود و ذبیانیم تعالیم آن را بالسنه آنان نقل کنیم و مزایای تمدن و بلندی ارج اهداف خویش را بر آنان مدلل داریم تا بیاد آورند که شرق مهد تمدن و تعالیم اسلام سرچشمه مدنیت‌ها بوده و قرآن بهترین دستور و راهنمائی است که سعادت انسان را تضمین میکند.

اما خاورشناسان خطاها و لغزشهایی نیز مرتکب شده‌اند که اکثر آنها عمدی و حاکی از سوء نیت و غرض ورزی و اندکی نیز ناشی از اشتباه آنان در فهم نصوص و ناتوانی از غور در اعلاق و راه یافتن به کنه اسرار آن بوده است و اگر در اینجا بیعت از خطاها و تصحیح اشتباهات آنان پرداخته‌ایم بدین سبب است که امروز شرق با غرب پیوستگی عیضی دارد و غرب میکوشد در مبادین مختلفی که اهم آنها از نظر استعمار گرانه وی ایجاد شک در عقاید و متون سازختن ایمان و یقین مسلمین است شرق بتاؤد و در این راه از انواع وسایل مختلف از جمله انتشار مؤلفات طینه آمیز و زهر آگینی که بظاهر با اسلوب جذاب و فریبنده‌تی نگارش یافته استمداد میطلبند. و ما را جوانانی است که این نشرات طنز آمیز را خواه بزبان اصلی و خواه از روی ترجمه‌تی که از آن بعمل آمده و در بین ما پراکنده است مطالعه میکنند. چنانچه کذب آراء و بی‌اساس و سناختگی بودن اعتراضات و بغرض اصلی ناشرین را از این افعال روشن و مبین نداریم این خطاها در افکار جوانان ما آشنانه گردیده‌اند و بی‌جماعتی مرتد و منحرف از دین که ناشر آن خطاها و مروج آن اباطلند

مبدل خواهد کرد و چنان بدین خواهند نگرید که گوئی بیجا که فرسوده می‌میگرد
و بیوسته دستخوش لجام گسیختگی و دمساز آن افکار کفرآمیز خواهند زیست .

باطل مغلوب نمیشود مگر آنگاه که باقوه حق و حمله اهل آن مواجه شود و نیروی
حق خواه مادی باشد یا منوی سرانجام غلبه وی را خواهد بود .

« فاما الزبد فیدهب جناء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض »
(باطل چون کفی است که سرعت نابد میشود اما آنچه مردم را فایده رساند مستقر
و بایدار خواهد بود) .

اکنون بیست در پیرامون پاره می از این خطاها میگردانیم .
پیشوای مستشرقین استاد «نولدکه» که از بزرگان و اساطین این طایفه و اکبر
مولفاتی بزبان آلمانی است در کتاب خویش «تاریخ قرآن» که جایزه آکادمی فرانک
را ربوده با انتقادی زنده و اعتراضی سخت بر اسلوب قصص قرآن تاخته است .
در دائره المعارف بریتانیا تحت ماده «قرآن» از قول نولدکه چنین
آمده است .

« بطور کلی علاوه بر اینکه بی شک بسیاری از سوره های قرآن از لحاظ قوت بیان
حتی از نظر خواننده غیر مسلم نیز در خور تقدیر و شایسته تحسین است از لحاظ جمال تنبی
هم مقام اول را دارد .

اما برای اینکه بتوانیم با نقاد آن آغاز کنیم بیاره می از داستانهای طویل آن نظر
میانکنیم در این داستانها مشاهده میکنیم که خشکی و خشونت جایگزین مناسبت ملائمتی که
از خصایص ویژه قهرمانان داستان است گشته و در بیشتر موارد رشته ارتباط چه در بیان
و چه در تسلسل حوادث گسسته است . بطوریکه میتوان گفت فهم این قصص برای ما بسی
آسانتر از آنان که اول بار این داستانها را شنیدند میسر است چه ما میتوانیم با مراجعه
بمنابعی که معاصرین محمد را بآن دسترسی نبود باصل این قصص بی بریم گذشته از این
در قرآن حواشی و مطالب زائد بسیار ذکر شده و در هیچ قسمت بی شرف تائیدی در ادامه
داستان بی چشم نمیخورد .

عین این انتقاد را منتهی بطور اختصار «نیکلسون» نیز در کتاب خویش «تاریخ
ادبیات عرب» ذکر کرده است .
در پاسخ این ایراد گوئیم :
نمیتوان اسلوب داستانی قرآن را با اسلوب تورات مقایسه کرد . چه نعرض در این
دو متفاوت است .

در تورات حوادث تاریخی با نظم و ترتیبی که خاص تواریخ است ذکر شده اما
مقصود قرآن از بیان قصص تهذیب و بیدار کردن افکار است نه داستانسزایی . قرآن
میگوید خواننده و شنونده را نتیجه می اخلاقی و پندنی سودمند رهبری کند . مردم

میآموزد که پروردگار توانا در همه روزگاران گذشته مردم نیکو کار را پاداش نیک
می بخشیده و اشرار و مستکاران را عقوبت میکرده است .

پس روش قرآن در ذکر قصص و وقایع مخالف شیوه متداول در تواریخ است که
داستانی را مرتب و مفصل بدان گونه که رخ داده است ذکر میکنند . علت این ناهماهنگی
مربوط بمقصود و غایتی است که قرآن از ذکر آن داستانها دارد . قرآن نمیخواهد کتاب
تاریخ باشد و وقایع را بر حسب ترتیب وقوع آنها ذکر کند بلکه غرض از داستانسزایی
بیان موعظه و پند و ارائه دستورها و قواعدی است که حیات ملت یا اصلاح جماعتی را
سودمند میآید .

استاد امام « شیخ محمد عبده » که پروردگار رحمتش کند در تفسیر خویش از
سوره بقره چنین گوید :

« قرآن موعظی اخلاقی و خطابی است که مقصود از آن بیایی آوردن اختیار نبوده
و حکایات در آن فقط بقصد بیداری و هشدار گفتن مردم بکار رفته است .
قرآن کتاب تاریخ نیست که در آن سرگذشت پیشینیان بدان سان که گوئی شنونده گمان
را باستماع مسائل تاریخی دعوت میکند ذکر گردد بلکه این داستانها هر وقت مناسبی
پیش آید بیان میشود ، خواه در اجزاء داستان تقدیمی رخ دهد یا تأخیری و خواه مفصل
ذکر شود یا مختصر .

پژوهندگان تاریخ عصر ما اکنون بروشی که قرآن در تقدیم و تأخیر قسمت های
مختلف وقایع اتخاذ نموده معتقد شده میگویند روزگاری فرا خواهد رسید که در آن
ترتیب حوادث و تنظیم قصص بر حسب تاریخ آن خواه بواسطه طول زمان و خواه بعلت
کثرت نقل و احتیاج مردم بدانستن سیر و اعمال پیشینیان ، کاری بس صعب و دشوار خواهد
بود و میگویند یگانه راه آنست که بهر حادثه می از انقلابات و جنگها گرفته تا مسائل دیگر
بدقت بیندیشیم و موجبات و نتایج آنرا بدون تفصیل و مقید کردن جزئیات تاریخی معلوم
داریم . و این خود نوعی اصلاح علمی است که قرآن پدید آورده و سیر تکاملی اجتماع
آن را تأیید کرده است .

و چنانچه با دییات داستانی در زبانهای اروپائی نظر افکنیم بر ما واضح خواهد
گردید که بزرگترین نویسندگان اخیر اروپا هنگامیکه میخواهند موضوعی اخلاقی و
ادبی را در قالب داستانی یکنچنانند موضوع داستان را مقدم و موخر میکنند بطوریکه از
قرائت آغاز داستان چیزی عاید خواننده نمیشود . اما بتدریج که در مطالعه داستان جلو
رفت موضوع آن نیز واضح و منظوم و مؤلف مر کوز ذهن خواهد گردید . و همه را اعتقاد
اینست که در نگارش قصه تأثیر این شیوه بیشتر و نتایجش در بیداری افکار و تحریک
نفوس نریزش تر خواهد بود .
لکن راز تکرار قصص انبیاء را در قرآن ، این قتیبه در کتاب خویش موسوم به

برای توضیح بیشتر لازم است تشریح شود که دندان در يك محفوظه استخوانی بطور عودی قرار گرفته که باین محفوظه لانه دندان میگویند. در اشخاص سالم لانه ناطوق دندان یعنی ناآنجائی که لبه های استخوان فك ختم میشود با استخوان اتصال دارد بقستی که اگر يك سوژن و باشند تیز و ضد عفونی شده را بخوایم بین لانه دندان فرو کنیم در اشخاص سالم که مبتلا به پارادانتوز یا پیوره نیستند موفق نخواهیم شد و حال آنکه در اشخاص مبتلا سوژن بقاومتی برخورد نکرده و بر حسب پیشرفت بیماری کم یا زیاد فرو میرود و بخوبی احساس میشود که استخوان در آن قسمت از بین رفته است در نتیجه بین دندان و لانه فاصله ای ایجاد میشود که مواد غذایی و بزاق و میکروبهای موجود در دهان در آن محل جایگزین شده و تخمیرات غذایی و فضای موجود، پناهگاه و محل مساعدی برای رشد و نمو میکربها خواهد بود که بتدریج ترشحات چرکی را باعث خواهد گشت.

در يك نوع پارادانتوز همزمان با تحلیل لبه استخوان فك، لانه هم تحلیل میرود بنابراین بدون اینکه محفوظه ای بوجود بیاید و بدون اینکه ترشحات چرکی فضا خونی را سبب شود ریشه دندان لغت گردیده و دندان بتدریج لق شده و میافتد. این نوع پارادانتوز را سابقاً پیوره خشک میگویند.

چرا لبه استخوان فك تحلیل میرود؟ تا این اواخر دانشمندان استخوان را فقط حافظ و نگهدارنده بدن میدانستند و بان حکم چهارچوب بدن را میدادند و تصور می کردند که استخوان پس از تشکیل و کامل شدن تادم مرگ تغییری نمیکند ولی تحقیقات بعدی خلاف آنرا ثابت کرد و محقق شد که استخوان علاوه بر وظیفه مکانیکی و نگهداری اندام، محل و مخزن ذخیره فسفات دو کالسیم است و همین فسفات دو کالسیم ذخیره است که مقدار کالسیم و فسفر خون و سایر مایعات و ترشحات بدن را تأمین میکند بدین معنی که در موقع لزوم بدن کالسیم خود را از بافت استخوان میگیرد.

حال اگر بملی عیار کالسیم خون تغییر کند و یا اختلالی در غده هیپوفیز بدن که ضامن ثابت نگه داشتن عیار کالسیم خون است رخ دهد لبه استخوان فك تحلیل میرود و شخص مبتلا به پارادانتوز یا پیوره میگردد.

غیر از اختلال غده هیپوفیز اختلالات سایر غدد داخلی بدن هم غیر مستقیم میتواند این عارضه را ایجاد کند.

همچنین بعضی از بیماریهای عفونی و سسی بدن و عوامل مختلف دیگر که شرح آنها از حوصله این مقاله خارج است میتواند سبب تحلیل لبه استخوان فك گردند و در نتیجه انواع پارادانتوز یا پیوره را ایجاد نماید.

بنابراین با مراجعه مرتب و بموقع بدندان پزشک میتوان از پیدایش این بیماری جلوگیری کرد و در صورت ابتلاء بدرمان کامل آن پرداخت.

نمونه‌هایی چند از

خطاهای مستشرقین

(۲)

«قولد تمیهر» در کتاب خویش «رویهای اسلامی در تفسیر قرآن» هنگام بحث از قراءات خطاهایی مرتکب شده که نمیتوان در برابر آنها سکوت کرد. مؤلف در کتاب خویش می گوید ثابت کند اختلاف در قراءات قرآن ناشی از هوس قراء بوده مستند بنقل در روایت نیست. اصل خطای او در همین نکته است که وی قراءات را نقل از مستند صحیح و مورد اعتماد، که بر حسب سنت معموله هر لاحق از سابق خود پیروی میکند - ننداشته و فراموش کرده است که قراء، این قراءات را پس از تحقیق فراوان در خصوص صحت سند، و شایستگی اشخاصی که از او پیروی می کنند اختیار کرده اند. و نیز مستشرق مذکور مقیاسی را که بوسیله آن قراءات صحیح را از سقیم و متواتر از اشاذ باز میشناسند از یاد برده، آنکه بی موضوع مورد بحث خویش را از کتبی که شایستگی نقل ندارند اقتباس کرده و آراء ضعیفی که از نظر علماء قراءات، عاری از وزن و اهمیت می باشد توسل جسته است.

و علاوه بر این وی از فهم نصوص و ددك اسرار و اعماق آن نیز عاجز بوده است. در صفحه ۴ کتاب خویش می گوید «علت اصلی اختلاف قراءات بیشتر مربوط به طبیعت خط عربی است. چه از خصایص این خط آنست که کلمه واحد بر حسب نقطه هائی که زینا زیر حروف گذاشته میشود باشکال مختلف و متفاوت خوانده می شود. و نیز نبودن حرکات نحوی و فقدان شکل در خط عربی برای کلمات حالات گوناگونی ایجاد کرده که بعد ها اولین سبب پیدایش حرکات و نقطه بنظور ابضاح کلمات گردید»

این عقیده از اصل خطاست زیرا قراءات قبل از آنکه مصاصف با خط عربی تدوین گردد متداول و شایع بود. آنکی قرآن پیش از آنکه بصورت مصحف در آید و بوسیله قراءات جمع آوری شود سینه بسینه نقل میگردد و هنگام تدوین مصاحف هنوز نه نقطه‌ئی وجود داشت و نه شکل اختراع شده بود. بعداً ابتدا حرکات و سپس نقطه‌ها و ضوابط پدید آمد و قراءات کلمات بر حسب آنچه نقل و روایت می گردند صورت میگرفت نه بر حسب آنچه در مصاحف می خوانند

ابوشامه در شرح «شاطیه» گفت است :

«قرات نقل است پس آن قرآتی که با ظاهر خط مطابقت کند اقوی خواهد بود و اتباع مجرد خط مادام که متکی بتقل نباشد جایز نیست . اگر خط و نقل موافق بود که چه بهتر چنانکه در سوره حج خداوند تعالی فرماید «وَلَوْ لَوَّآءُ عَصِمُوا نَفَعٌ لَّهُمْ فِي شَيْءٍ مِّنْهُ لَئِن لَّمْ يَأْتُواكُم بِبُرْهَانٍ كَثِيرٍ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ لَآتَيْنَهُمْ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ فَتَرَاهُم مِّنْ حَيْثُ يَشَاءُونَ» و کلمه در سوره حج یا الف و در سوره فاطر بدون الف کتابت یافته . اگر مجرد خط و رسم مناط اعتبار بود لازم می آمد در سوره حج بالف و در فاطر بکسر قرات کنند .

از جمله خطاهای گولد تسبیر آنکه وی برای قرات مخصوص محلی غیر واقعی فرض کرده عمل قاری قرآن را در اتخاذ قرات معین، مورد تفسیر قرار داده در عالم خیال دلایلی برای عمل وی می تراشد و حال آنکه روح قاری بکلی از این دلایل بیخبر و حتی گاه نیز زرائی خلاف نظر گولد تسبیر اظهار میدارد . اما مستشرق مذکور همواره می کوشد تا ثابت کند اختلاف قراءات ناشی از رأی و هوس قراء بوده متکی بتقل و روایت نیست .

از جمله در صفحه ۱۱۷ کتاب خویش می گوید «یکی از شیوخ مفسرین (قتاده بصری متوفی بسال ۱۱۷ هجری) چون دید که امر بقتل نفس یا قتل سرکشان و عاصیان بنی اسرائیل که در کلام خداوند «فَتَوْبُوا لِي يَا رُكُومَ فَاذْعَبُوا انْفُسَكُمْ» (سوره بقره آیه ۵۴) ذکر شده چنان ظالمانه است که نمی تواند متناسب با گناه آنان باشد آیه را چنین خواند «فَاذْعَبُوا انْفُسَكُمْ» یعنی با اظهار پشیمانی و ندامت ، از آنچه کرده اید توبه کنید . از این مثال نتیجه می گیریم که صرف يك نظر شخصی موجب پیدایش قرآتی مخالف معمول گردید .»

ملاحظه می کنید که چگونه گولد تسبیر قرات قتاده را صرفاً بحساب شخصی وی نهاده و آن را دلیل عدم رضایت او از معنائی که قرات اصلی ادلالت میکند پنداشته است ؟ ما نمیدانیم «گولد تسبیر» از کجا به عقیده قتاده پی برده و چگونه این قرات داری تصور کرده که قتاده برای مناسب کردن معنی اندیشیده است ؟ این مستشرق فراموش کرده که اصل در قرات نقل و روایت است و قتاده در هیچ يك از منابھی که در دسترس ما است (کتب مربوط بقرات و تفسیر) چنین رأی ذکر نکرده و اصلاً حقیقت غیر از اینهاست .

ابوحیان در تفسیر خویش میگوید : مطابق آنچه الهودی و ابن عطیه و تبریزی و دیگران نقل کرده اند قتاده خوانده است «فَاذْعَبُوا انْفُسَكُمْ» و معنی عبارت آنست که روانهای شما بسبب گوساله پرستی هلاک و مستحق کفر خداوند شده است . یا توبه و اطاعت ، بسوی خدا باز گردید و آثار آن معاصی را محو و نابود کنید .

ابن کثیر در جزء ۱/۸۲ - از تفسیر خویش گوید :

قتاده گفت : قوم بنی اسرائیل پشت عمل فرمان داده شد . پس برخاستند و پاتبع آغاز کشتن یکدیگر نهادند تا خداوند انتقام خویش بیابان رسانید آنگاه تیغ از دستها فرو افتاد و کشتار متوقف ماند و برای زنده توبه و برای کشته درجه شهادت مقرر گشت .

ابن جریر در تفسیر (۱/۳۴۲) خویش گوید : حسن بن یحیی ما را حکایت کرد و گفت عبدالرزاق از معمر و معمر از زهری و قتاده در موضوع «فَاذْعَبُوا انْفُسَكُمْ» چنین روایت میکنند که : پس دو صف آرا شدند و بکشتن یکدیگر آغاز کردند تا با آنها فرمان رسید «پس کنید» قتاده گوید : «آنگاه زنده توبه و مقتول درجه شهادت یافت»

قرطبی در تفسیر خود (۱/۳۴۲) میگوید : خدای تعالی فرماید : «فَاذْعَبُوا انْفُسَكُمْ» اصحاب نظر گفته اند مراد آنست که نفس را با اظهار طاعات و خودداری از شهوات رام و فرمانبرداری سازید اما حقیقت همان قتل است . سفیان بن عینه گفته است : توبه بنی اسرائیل قتل بود در حالیکه قتاده «فَاذْعَبُوا انْفُسَكُمْ» خوانده است از اقاله یعنی با کشتار ، خطای خویش جبران کنید گولد تسبیر میگوید «این اختلاف در قرات بدان سبب رخ داده است که امر بکشتار در نظر قاری ناستوده میباشد . در دو آیه ۹۰۸ از سوره فتح . آنچه میگوید خداوند پیغمبر را مخاطب قرار داده میگوید . انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا . لتؤمنوا بالله ورسوله و تزروه و توقروه و تسبحوه بكرة و اصیلا» برخی جای «و تزروه» با «ر» «و تزروه» با «ز» از عزت و تشریف خوانده اند .

فکر میکنم علت انتقال از قرات نخست بقرات ثانی - اگر چه قطع ندارم - بدینجهت باشد که قرات نخست این معنی را بخاطر میآورد که شاید خداوند منتظر کمال و مساعدتی از انسان است «پس گولد تسبیر چون حس میکند که عقیده اش بسبب آنچه که در آیات متدیده از معنی تمزیر (تقویت و نصر و یاری خداوند) مردود میباشد ناچار بعلت دیگری متوسل شده میگوید : «تعبیر به «عز» تعبیر خاصی است که فقط در مورد مساعدت مالی استعمالی میشود «در صورتیکه زبان عربی بین «عز» و «نصر» فرقی نگذاشته است .

در همان (۲/۲۳۶) آمده است : عززه : فغمه و عظمه و قواء و نصره خدای تعالی فرماید «و تزروه» یعنی «توقروه» و نیز فرماید «عز و توهم» : نصر توهم (بنا بر این تمزیر بمعنی بزرگ داشتن . بزرگ کردن . توانا کردن ، مدد نمودن و یاری کردن است)

ابراهیم سری گوید : تمزیر در کلام عرب بمعنی تقویت و یاری یا زبان و شمشیر است و در حدیث معث ، ورقه بن نوفل میگوید دان بهت و اناحی ساعزه و انصره . یعنی : اگر در حالتیکه زنده بودم برانگیخته شد او را یاری و تقویت خواهم نمود . طبری در تفسیر خود (۱/۲۴۷) میگوید : و تزروه یعنی و تنصروه . این زید میگوید تمزیر در اینجا بمعنی تقویت است بوسیله یاری و مومت و آن جز باطاعت ، تعظیم و بزرگ داشتن صورت نمی پذیرد .

سپس گولد تسبیر از زیاده هائی که بعضی از صحابه در تفسیر ابهام برخی آیات بیان کرده اند سخن رانده و با گستاخی زاید اوصاف مانند کسی که میخواهد ایمان بکتاب کریم را متزلزل کند (و یایی الله الا ان یتم نوره) میگوید :

هنوز کاملاً روشن نشده است که این زیاده‌ها در حقیقت جزء اصل قرآن است یا فقط بسط و تشریح و تفسیر بوده است؟

بعضی از متأخرین آن را جزء اصل پنداشته و برای اثبات این امر - اصل دانستن تفسیر - روایت می‌کنند که صحابه آن را چاپز شمرده‌اند؛ اگرچه قرآنش نینداندند اکنون بتناقض گویی او توجه کنید. گاهی می‌گویند: زیاده جزء اصل محسوب گردیده. و زمانی می‌گویند:

«و اگر چه قرآنش نینداندند»

حقیقت قضیه آنست که این جرزی (النشر ۱۰۱: ۱) روایت کرده است.

«آری - گاهی صحابه چون مصون از اشتباه بودند برای توضیح آیاتی که از پیغمبر اکرم (ص) می‌شنیدند تفسیر را نیز ذکر می‌کردند و گاه بعضی آنرا با قرآن می‌نوشتند لکن این مسعودی آنرا مکروه شمرده منع میکرد

ایر حال همه این زیاده‌ها که با متن مصاحف گرد آورده زمان عثمان مخالف می‌باشد یاخبر واحد شمرده میشود که قرآن یاخبر واحد ثابت نیگردد و یادرا از منته اخیره نوشته و یا تفسیرهایی است که بر نص افزوده‌اند.

سپس گولدتسیهر از نوع دیگری قرائت سخن بیان می‌آورد که مترادف بودن لغات سبب پیدایش آن گردیده است.

چقدر خوب بود که این مستشرق لا اقل می‌فهمید که نوعی قرائت موسوم به «قرائت شاذه» نیز وجود دارد که از جمله آنهاست قراءتی که وی ذکر میکند و همه این قراءت مادام که مخالف با متن مصاحف گرد آورده زمان عثمان که صحابه بر آن اجتماع کرده‌اند باشد مطرود است و انگهی خبر واحد شمرده میشود و چنانکه گفتیم قرآن یاخبر واحد ثابت نیگردد و یا از قبیل تفسیراتی محسوب میشود که سابقاً بدان اشاره کردیم.

ابن جرزی در کتاب خویش المنجد > ۶۱ منجد المقرئین > می‌گوید: ما یقین داریم که بسیاری از صحابه رضوان الله عنهم قرآن را قبل از مدون شدن و اجماع، بصورتی مخالف رسم مصحف عثمانی می‌خوانده‌اند باین ترتیب که گاه کلمه‌ای یا بیشتر نیافزوده و گاه کلمه‌ای را بکلمه دیگر مبدل می‌کرده‌اند و یا بعضی کلمات را ذکر نیکرده‌اند همانطوریکه در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) و سایر کتب نیز ذکر شده و ما امروز اینگونه قرائت را در نماز و غیره منع کرده‌ایم نه مکروه و در این حکم اشکالی نیست.

در تفسیر ابو حیان > ۲۷۳ البحر المحیط > آمده است که خداوند تعالی فرموده است > و اتقوا الحجج و العمره لله > علقه چنین خواند > و اتقوا الحجج > و این مسعودی قرائت کرد > و اتقوا الحجج و العمره للیب >

ابو حیان می‌گوید > باید همه اینها حمل بتفسیر شود چون مخالف متن محضی است که مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند >

سپس گولدتسیهر بجهت دیگری که آن را «تضادهای اصلی» مینامد پرداخته و در صفحه ۱۷ کتاب «روشهای اسلامی» می‌گوید: «در بعضی قراءات تغییرات دیگری در کلمات پدید آمده اما از نوع ساده‌نی که سابقاً امثله‌ای از آن نمودیم و بتخالف اصلی منجر نیگردد نیست. چه مفهوم این تغییرات با مفهوم قرائت متواتره بشدت مخالف و منافی است در پاسخ می‌گوئیم قضیه خیلی ساده‌تر از اینها است و حکم نمونه‌های تازه از حکم نمونه‌های سابق خارج نخواهد بود. چه امثله جدید نیز از قبیل قرائت شاذه‌نی مخالف با قرائت متفق علیها و یا خبر واحدی مخالف یاخبر متواتر خواهد بود.

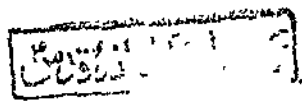
در اینجا ما نمی‌توانیم که گفتاریشین را تکرار کرده بگوئیم: هر قرائتی که مخالف با متن مصحف جمع آورده زمان عثمان باشد قرائت شاذه خواهد بود خواه در اصل معنی تغییری اصلی پدید آورد یاخبر.

ابو عبید در کتاب فضائل القرآن (الاتقان ۱۸۲) می‌گوید منظور از قرائت شاذه تفسیر قرائت مشهور و بیان معانی آنست مانند قرائت عائشه و حفصه ج حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی (صلوة العصر) و قرائت ابن مسعود السارق و السارقه فاقطعوا (ایمانها) و قرائت جابر «فان الله من بعد اکرهین (لین) غفور رحیم»

این قبیل زیادات و نظائر آن تفسیر قرآن محسوب میشود نه اصل گولدتسیهر در اینجا گفتار دیگری را آغاز کرده است که بر خلاف طبیعت انسان پاک

طینت و بی‌غرض و مطلع است چه با بوق و کرنا اعلام میکند که وی در بعضی قراءات تناقض‌هایی در معنی و تفسیر یافته است که بی‌چوجه نمیتوان بین آنها را الیتام داد و این موضوعی است که انشاء الله در شماره آینده از آن سخن خواهیم گفت: «بقیه دارد»

مناقشه نویسنده مستتر در شماره بعد باین موضوع نپرداخته و بی‌شد دیگری را آغاز کرده است.



قطب يك بيت

سبك هفزان بچوش آیند از هر حرف بی مغزی

بفریاد آورد اندک نسیمی نیستانی را

(صائب)

ریاست امام بر ما مقصود خلافت نیست اسلام خلفائی چون عثمان و ابوبکر هم بخود دیده و هرگز نتوانسته اند امامت کنند بلکه مشایخ خاص عادی سلطنت بفتح خود کرده اند نه بر نفع مردم. خلافت علی (ع) است که سلطنت را بخاطر مردم و برای حفظ مال مردم نمود

ما سرچنگ نداریم

ولی میتوانیم بجزرت بگوئیم علی و اولادش بخاطر حفظ مردم سلطنت و ریاست کردند نه بخاطر ظلم و ستم بر مردم، بخاطر مردم جان عزیزشان را بر کف گرفته بخاطر حفظ مردم فدا کردند تاحق را از باطل روشن کنند و این سلطنت طلبان بودند که بخاطر خود و عیش و نوش خود نمیخواستند که عتی و اولادش خلافت کنند، نمیخواستند که زشتیهای اعمالشان روشن شود بهین جهت علی و اولادش را کشتند ولی حق روشن تر از آنست که باطل شود تاریخ قضاوت میکند از زشتیها پرده بر میدارد، فریادها در حلقوم موقتاً خفه میشود ولی روزی باطقیان و سرکشی غوغا برپا میکنند و علم حق بر فراز کشورها افرشته میشود و بدیها و وظلمهارا در افکار عمومی روشن میکنند.

امام کیست؟ کسی است که معجزه دارد هر کسی میتواند جانشین امام شود ولی نمیتواند ادعای معجزه کند گرچه امام هم در عالم بشریت است و بصورت بشر است ولی دور از بشر است امام معصومی را گویند که نشانی از نور ابدیت خدا دارد روزی مردمی در اطراف علی (ع) اجتمع داشتند، برخاست مردی از میان آنها و گفت یا امیرالمومنین با این مرتبه و مقامی که تو داری و خدا این مقام و مرتبه را بر شما ارزانی داشت در حالیکه پدرت منسوب با آتش است فرمودند ساکت شو دهان ترا خدا بشکند قسم بان کسیکه محمد (ص) را بنیوت مبعوث نمود اگر پدرم شفاعت کند گناه کاری که من شفاعت نکنم خدای تعالی قبول شفاعت پدرم را خواهد نمود آیا پدری در آتش منسوب خواهد بود که اولادی چون من بوجود آورده و خدایش و عده چنت داده قسم بدان کسیکه محمد (ص) را مبعوث نمود بحق نور ابوطالب خاموش نماید هر نور را مگر پنج نور را نور محمد (ص) را نور مرا نور فاطمه را نور حسن را نور حسین و اولاد حسین را، ابوطالب از نور ما است که خداوند خلق کرد قبل از خلقت آدم بدو هزار سال، در مجمع در سوره انفال است که اهل بیت اجماع دارند که ابوطالب مرد بدین اسلام ابوطالب اقرار داشته بر گفته های پیغمبر و رسول خدا حضرت فرمودند امام باید معصوم باشد اگر کسی یافت شود که امام نباشد و در عین حال گناه نکند معصوم است ابوطالب هم از معصومین است که گناه نکرد و بدی و زشتی روانداشت و از بندگان خاص خدا بود و نزد خدا عزیز و محترم است و معصوم در دنیا منحصر بفرد نیست و تنها تعلق به نبی و امام ندارد بلکه معصوم کسی است که گناهی مرتکب نشود و درجه و مقام معصومیت دارد در گناه احدیت خواهد داشت ولی امام باید معصوم باشد معجزه داشته باشد که مردم را دعوت کند مردم باو بگردند و او را اطاعت کنند ...

نمونه بی چند از

خطاهای مستشرقین

(۳)

از جمله خطاهای مستشرقین اقدام آنان با نقاد از اسلوب قرآن و جزات و رزی در صدور حکم علیه فصاحت و بلاغت آنست. و عجیب تر از همه آنکه این دسته بیگانگان علی-رغم آشنائی اندک بلسان عربی و بهره مندی مختصر از فنون ادب عربی بچنین انتقادی دست یازیده اند.

آیا انسان میتواند از بیگانه‌ئی که با محیط عربی خوی نگرفته و گوشش باطنین زنگ لغت عربی آشنانشده و فقط الفاظی چند اینطرف و آنطرف شنیده متوقع باشد که در مورد کتاب خداوند که نشانه باهر اعجاز بوده و بزبان بلیغ نازل شده و قاطبه قریش و کافه عرب که اصحاب فصاحت و بلاغتند با نزول آیه (وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین) بمعارضه و نظیر گوی دعوت شده اند حکمی صادر کند؟

آیا اعراب چه کردند؟

هیچکس نتوانست حتی سوره‌ئی بفصاحت سوره های قرآن بپردازد و یاسیک و اسلوب آن را تقلید کند. و این عجز و ناتوانی خود دلیل بارز و اعتراف صریحی بحقیقت پیغمبری رسول اکرم (ص) بود.

آیا داستان عربین الخطاب را شنیده اید؟ وی هنگامیکه شنیدخواهرش از بیت پرستی دست کشیده بدین حق، گرویده است.

کمر بتقل خواهر و شوهر خواهرش بست اما قبل از اجرای منظور همیشه کلام خداوند «طه ما انزلنا علیک القرآن لثقی» را تا آخر آیات دیگر شنید و نیروی قدسیه‌ئی که

در مقابل آن تاب مقاومت نداشت درخویش حس کرد. ایمان بقلبش خرید و بارسول اکرم بیعت کرد.

ولید که خود از یک تازان میدان فصاحت و بلاغت و از اصحاب نظر در لغت عرب است نزد رسول خدا آمد و گفت چیزی از قرآن بر من بازخوان در رسول صلی الله علیه و آله وسلم تلاوت فرمود: «ان الله يامر بالعدل والاحسان وابتاء ذى القربى... الخ» ولید گفت:

«تکرار کن» و پیغمبر گرامی دوباره قرائت کرد. آنگاه ولید گفت:

«والله ان له لحلاوة وان عليه لطلاوة، وان اسفله لعذق، وان اعلاه لشمر ماهذا يقول بشر.» (بخدا سوگند: کلامیست شیرین که در قالبی زیبا بیان شده و سراسر مفید و نمر بخش است. این کلام بشر نیست)

از نمونه های بارز خطاهای مستشرقین و جزوات و رزی آنان با انتقاد اسلوب قرآن مطالبی است که در دایرة المعارف بریثانیا تحت ماده قرآن ذکر شده است.

سبک داستانی قرآن و تکرار بودن قصص آن مورد حمله انتقاد طعن آمیز و جاهلانیهی که بر مبنای ناآشنائی با انواع سبکها و متأثر بودن از سبک داستانرانی تورات استوار است قرار گرفته، نویسنده تحت عنوان «ضعف اسلوبی قرآن» میگوید:

«بطور کلی علاوه بر اینکه بی شک بسیاری از سوره های قرآن از لحاظ قوت بیان حتی از نظر خواننده غیر مسلم نیز در خور تقدیر و شایسته تحسین است از لحاظ جمال فنی هم مقام اول را دارد.»

اما برای اینکه بتوانیم با انتقاد آن آغاز کنیم بیاره می از داستانهای طویل آن نظر میافکنیم در این داستانها مشاهده میکنیم که خشکی و خشونت جایگزین مناسبت ملایمی که از خصایص ویژه قهرمانان داستان است گشته در بیشتر موارد رشته ارتباط چندرین و در تسلسل حوادث گسته است.

بطوری که میتوان گفت فهم این قصص برای مابسی آسانتر از آنان که اول بار این داستانها را شنیدند میسر است. چه ما میتوانیم با مراجعه بنابیی که معاصرین محمد را بآن دسترسی نبود باصل این قصص پی ببریم. گذشته از این در قرآن حواشی و مطالب زائد بسیار ذکر شده و در هیچ قسمت پیشرفت ثابتی در ادامه داستان پیشم نیخورد.

قصه یوسف و ناهماهنگی و عدم تناسبی که در قسمتهای مختلف این داستان حکم فرماست چنانچه با قصه جذاب و زیبایی بخش تکوین تورات مقایسه شود اختلاف اهمیت تاریخی و ناروا بودن قیاس این دورا بایکدیگر ثابت و مدلل میکند.

و نیز خطاهای مشابهی در قسمتهای غیر داستانی پیشم میخورد. (فکار تاحد بسیار یکدیگر

نایب و سته بنظر میرسد.

حتی ترکیب جملات و بنای کلمات کاملاً عجیب و نادر می نماید و در آن تعقید لفظی و خلل اسلوبی بسیار مشاهده میشود.

ضعف تالیف بخوبی هویداست بطوریکه نمیتوانیم اسلوب قرآن را ترتیب ادبی صحیحی تصور کنیم. بسیاری از جملات با کلمه «واذا» که گوی در هوا چرخ میزند آغاز میشود.

حتی مفسرین ناگزیر شده اند که کلمه «اذکر» را در تقدیر بگیرند تا این قصص را جبران کرده عیب او را پوشیده دارند. و آنکهی هیچ قاعده مهم ادبی ضرورت تکرار چنان جملات و کلماتی را اقتضا نمیکند و بخصوص این نکته در سوره کاف بوضوح پیدا است چه کلمه «حتی اذا» در آن هشت بار تکرار شده است.

مختصر کلام اینکه مجدداً بهیچ وجه من الوجوه نمیتوان استاد اسلوب و بایان شمرد و این نظر را هر یگانه مطلع بر زبان عرب که بی تمصب و جانبداری قرآن را مطالعه کند حتی بدون اینکه تکرار مکررات بی پایان و سلاط آور آن را بحساب آورد تصدیق می کند.

در جواب این نویسنده گوئیم:

اولاً: قرآن از تالیفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیست تا عیب و نقص اسلوبی آن را با او نسبت دهیم بلکه مصنوع پروردگار آفریننده قدرتهاست

ثانیاً: اعراب که خود از استادان فصاحت و بلاغت و یک تازان میدان ادب بودند در مقام نظیره گویی بر آمدند لکن عاجز شدند و حتی نتوانستند سوره می نظیر سوره قرآن انشاء کنند و هر گاه در تالیف قرآن عیب و نقصی می یافتند مسلماً آنان که عالم با سراسر فصاحت و بلاغت زبان بودند آنرا مورد انتقاد قرار داده در مقام مجادله و ستیز با پیغمبر اکرم بر می آمدند.

ثالثاً: نویسنده باید باین نکته اعتراف کند که خصوصیات فصاحت و بلاغت هر زبانی ویژه همان زبان بوده نمیتوان درجه فصاحت زبان دیگری را با آن معیار سنجید و آنچه در زبانی عیب و نقص شمرده میشود لازم نیست در زبان دیگر نیز عیب محسوب گردد.

رابعاً: نمیتوان اسلوب داستانی قرآن را با شیوه تورات مقایسه کرد چه غرض در این دو متفاوت است.

در تورات حوادث تاریخی بانظم و ترتیب خاصی که ویژه تواریخ میباشد ذکر شده است.

استاد «فیلیپختی» استاد ادبیات زبانهای سامی دانشگاه پرستون در کتاب خویش «تاریخ عرب» میگوید:

«غرض قرآن از ذکر این قصص تهذیب و تأدیب است نه داستانرانی. منظور تعلیم و تربیت اخلاقی مردم و آگاهاندن آنان باین نکته است که خداوند در روزگار آن گذشته همواره مردم نیکوکار را پاداش بخشیده و اشرار و بدکاران را مجازات میکرده است.

اما داستان یوسف در قالب واقعی و جذابی بیان شده و اختلافات جزئی میان این قصه و یا قصص دیگر (مانند داستان اطاعت ابراهیم از دعوت خدای واحد تبار که در آیه ۵۲ سوره انبیاء یاد شده) با داستانهای مشابه در تورات نظایری هم دارد که در تلمود و مشنا و دیگر کتب قانونی پیود بچشم میخورد.»

استاد امام شیخ محمد عبده میگوید:

قرآن مواعظی اخلاقی و خطابی است که مقصود از آن بیابی آوردن اخبار و وقایع نبوده و حکایات در آن فقط بقصد بیدارباش و هشدار گشتی مردم بکار رفته است.

اسلوب خطابی مقتضی تکرار است. قرآن کتاب تاریخ نیست و در آن سرگذشت پیشینیان به آن سان که گوئی مخاطبان را با استماع مسائل تاریخی دعوت میکند بیان نگردیده است (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر.)

بنابر این لزومی ندارد که در آن قصص مطابق روشی که معمول به تواریخ است ذکر گردد بلکه این داستانها هر وقت مناسبتی پیش آید بیان میشود خواه در اجزاء آنها تقدیمی رخ دهد یا تاخیری و خواه منصل ذکر شود یا مختصر. چه همه اینها برای عبرت آموختن از نعمت‌ها و کیفرها بیان گردیده و مراد از این داستانها ترغیب و تحذیر و بیداری و آگاهاندن دلهاست.

لکن راز تکرار قصص انبیاء در قرآن را این قتیبه در کتاب خویش موسوم به «مشکل القرآن» بیان کرده چنین میگوید:

«اما تکرار اخبار و داستانها بآن علت است که خدای توانا قرآن را بتدریج در مدت بیستوسه سال نازل فرمود تا کار را بر بندگانش آسان و آنان را مرحله بمرحله بسوی کمال دینی رهبری کند و بنده پس هر چند فرور ستاد تا خلق از خواب غفلت برخیزند و صفای قلوبشان بایندهای مکرر صافی تر شود. از عادات یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که هر یک از آنان دو یا سه یا چهار سوره و یا قسمتی از قرآن را میخواندند تا عاقبت خداوند آنان را بجمع آوری و حفظ قرآن موفق ساخت نمایندگان اعراب نزد رسول خدا (ص) برای قبول اسلام میآمدند و مسلمین چیزی از قرآن بر آنان میخواندند و همین خود کافی

بود که آنان را بپذیرش اسلام برانگیزد. و نیز رسول خدا سوره‌های مختلف را هر یکی برای قبیله بی مخصوص میفرستاد و هر گاه سرگذشت و قصص انبیاء مکرر نبود داستان موسی نصیب قومی و قصه عیسی یا نوح در دسترس قومی دیگر قرار می گرفت.

اما مشیت و لطف و رحمت خداوندی بر آن تعلق گرفت که این داستانها را در اطراف و اکناف گیتی مشهور کرده آن را بگوش و قلب مردم فروخواند و دانش فهم آنان را در آن باب افزون گردانید.

و نیز از جمله دلایل تکرار آنست که ابراز سخن در قالبهای مختلف و شیوه‌های متفاوت خود چیزی است که عاری از قواعد فصاحت نخواهد بود چه خدای تعالی قرآن را نازل فرمود و خلق از نظیره گوئی آن عاجز ماندند.

سپس برای اینکه عجز آنان را واضح تر و بارز تر کند قصص را در موارد مختلف بسورت‌های گوناگون پرداخت تا ثابت کند آنان عاجزند که کلامی بفصاحت قرآن بیاورند و لو بهر شیوه یا عبارتی بیان مقصود کنند.

و نیز در صورتیکه داستانی مکرر شد در الفاظش خواه ناخواه نقصان یا زیادت و یا تقدیم و تاخیر رخ میدهد و بشیوه دیگری نگارش می یابد و این امر نتیجه می شکر که عبارت از ظهور مفهومی واحد در قالبهای گوناگون و جذب نفوس بدانست بیامی آورد و مردم از آنجا که طالب تازگی و تفتن در هر چیزی می باشند با استماع آن مطلب راغب تر گشته لذت بسیار احساس می کنند.

مکرر گشتن متن قرآن بنحوی که عیب و نقصی در لفظ و یا ملالتی در سماع ایجاد نکند خود دلیل بر صدق این آیه است که می فرماید:

«ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً»

یعنی هر آینه اگر قرآن از نزد غیر خدای بود در آن اختلاف بسیار می یافتند. آقای محمد علی هندو در کتاب خویش «دین اسلام» می گوید: نویسندگان مغرب زمین حتی متعصبین آنان نیز بمقام شامخ قرآن در جهان علم و ادب معتزفند اینک نمونه ای از نوشته‌های آنان.

سدر مقدمه ترجمه قرآن خود می گوید:

شیوه قرآن بسیار شیرین و روانست و از خیلی جهات اسلوب آن را دلچسب و محکم می یابیم خصوصاً آنجا که از عظمت خداوند سخن میگوید و عجیب آنکه قرآن باین اسلوب قلوب مستمین اعم از مومنان و منکران را تسخیر کرده است.

منکران علت را بسحر نسبت داده میگفتند مسجود قرآن و اسلوب آن شده خاموش

می مانند و گوش فرامیدادند

گفته میگوید :

مقایسه قرآن با کتب ادبی از لحاظ حلاوت بیان و حسن الفاظ هلی نادرست است. ما
یادش قرآن از راه انقلابی که در دل‌های مفاخرین محمد بوجود آوردی میبریم. قرآن در قلب
شوندگان خود با نیروی بسیار رسوخ کرد و آثار وحشیت را از نهاد آنان زدود و لجام
کسیختگی و بی بندباری را محو و ریشه کن کرد و به کمک بلاغت و سادگی خویش مردمی
وحشی را بسلی متسدن مبدل کرد.

بر شغلده میگوید:

قرآن از لحاظ قوه اقناع و ترکیب و بلاغت بی نظیر است و پیشرفتهای علمی همه نواحی
جهان اسلام را با دیدم رهون آن دانست.

راه حق : حاوی آیات قرآن و قابل احترام است

راه حق : شمارا در حل مشکلات دینی راهنمایی میکند

راه حق : را بدوستان خود معرفی و حق دوستی را ادا کنید

راه حق : انتقادات صحیح را مورد توجه قرار میدهد
